

فصلی چند از کتاب جرائم و کیفرها

فصل سی و نهم

روح خانواده

روح خانواده منشاء کلی دیگر خطا و ظلم در قانون است.

اگر روشن بین ترین قانونگذار در آزاد ترین جمهوری مقرراتی سخت و خشن و معایب دیگر قانون جزا را تصویب کرده است از آنست که دولت را بیشتر یک اجتماع خانوادگی دانسته اند تا اجتماع پاره‌ای از افراد. ملتی را فرض کنید مرکب از صد هزار تن و منقسم به بیست هزار خانواده پنج نفری—بعلاوه رئیس خانواده که معرف خانواده است اگر اجتماع از خانواده ساخته شود در این جامعه بیست هزار فرد آزاد و هشتاد هزار بنده خواهد بود و اگر جامعه از افراد ساخته شود این جامعه از صد هزار فرد آزاد مرکب خواهد بود در حالت اول این جامعه جمهوری است مرکب از بیست هزار سلطنت موروثی کوچک و در حالت دوم هر فردی خود را آزاد احساس میکند و در این دولت افراد نه تنها در مسائل عمومی و لباس ملی بلکه در زیر سقف خانه خود که عناصر اساسی نکبت و سعادت است وجد و نشاطی دارند.

اگر جامعه از خانواده ساخته شود قوانین و عادات که همیشه نتیجه احساسات عادی اعضاء جامعه سیاسی است مصنوع فکر و تدبیر روسای این خانواده‌ها خواهد بود و بزودی روح سلطنتی در ذات جمهوری راه می‌یابد و آثار آن جزء آنجا که با منافع خصوصی مغایر باشد با مانعی روبرو نمیشوند و علت آنست که احساسات طبیعی آزادی و برابری دیگر در دلها زنده نیست.

روح خانواده روحی جزئی است که اختلافاتی بسیار کوچک آنرا محدود میکند و حال آنکه روح عمومی که تابع اصول کلی است با چشمی نافذ با مور مینگرد و هرامری را در طبقه و مقوله خود میگذارد و میتوان از آن نتایجی مفید برای افرادی بیشتر بدست آورد.

در جامعه‌های مرکب از خانواده فرزندان در حیطه اقتدار رئیس خانواده بسر می‌برند و ناگزیر منتظرند تا سرگ وی وجود آنها را فقط تابع قانون‌کنند این فرزندان که در سن فعالیت و نیرو هنگامیکه اعتدال یعنی آن ترس محتاط که ثمره تجربه و سن است هنوز بر طغیان مشهیات بند ننهاده است باطاعت و لرزیدن خو گرفته اند هنگامیکه پیری همراه با زبونی و ترس نیروی اقدام باصلاحات متهورانه را از آنان بگیرد چگونه در مقابل موانعی که پیوسته رذیلت در برابر مساعی فضیلت میگذارد مقاومت توانند کرد؟ در این فرزندان به اصلاحات متهورانه اشتیاقی هم نیست چه امید تمتع از فوائد آنها را ندارند.

در جمهوری‌ها که هر فرد عضوی آزاد است انقیاد و اطاعت در خانواده معلول زور نیست بلکه معلول قرارداد است و فرزندان همینکه از سنی در گذشتند که ضعف و احتیاج به تعلیم و تربیت آنها را در حیطه ولایت طبیعی پدران قرار میدهد از همان دم اعضاء آزاد جامعه میشوند و اگر هنوز از رئیس خانواده اطاعتی دارند بعلت فوایدی است که از این اطاعت میبرند درست مانند افراد یک کشور که بی‌آنکه آزادی خود را از دست دهند، تابع فرمان رئیس جامعه بزرگ سیاسی هستند.

در جمهوری‌های مرکب از خانواده افراد جوان یعنی مهمترین قسمت ملت تابع اراده پدرانند در جمهوری‌های افراد آزاد یگانه‌را بطةای که فرزندان را تابع پدران میکند همان احساسات مقدس و خالص ناپذیر طبیعی است که افراد را بدان فرامیخواند که در احتیاج متقابل بیاری یکدیگر بشتابند و در مقابل نعمت احساس سپاسگزاری را بدانان الهام میکند.

معایب قانون که اطاعتی کورکورانه و بنده وار را مقرر میدارد پیش از خیانت دل بشری در تغییر و افساد این وظائف مقدس دخالت داشته است.

این تضاد قوانین اساسی دول سیاسی و قوانین خانواده منشاء تناقضاتی دیگر بین اخلاق سیاسی و اخلاق خصوصی است که در ذهن هر فرد پیوسته بجنگ یکدیگر برمیخیزند.

اخلاق خصوصی فقط ملهم اطاعت و ترس است و حال آنکه اخلاق عمومی شهامت و روح آزادی را برمیانگیزد اگر راهنما اولی باشد فرد خدمت و نعمت

خود را در دایره کوچک عده‌ای مختصر که آنانرا برنگزیده است محدود میکند و اگر از منشاء دوم الهام گیرد میکوشد که سعادت و نعمت را بهره همه طبقات بشری گرداند اخلاق خصوصی میخواهد که فرد پیوسته خود را فدای بتی کند که بیهوده آنرا مصلحت خانواده مینامند و غالباً مصلحت واقعی هیچیک از افراد خانواده نیست اخلاق عمومی بفرد میاموزد که با پیروی از قوانین بدنبال مصلحت خود بشتابد، و اگر گاهی فردی را بر آن میدارد که نقد جان را در راه میهن از کف بدهد قبل از مرگ با تحسین و تمجید و پس از مرگ با افتخار بوی پاداش میدهد. این همه تناقض افراد را بر خوار گرفتن فضیلت و اسیدارد چه پیرامون فضیلت را چنان بتاریکی آکنده‌اند که شناسائی آن مقدور نیست و همه آنها دور از دسترس خود می‌پندارند و آن تاریکی که امور اخلاقی را مانند اشیاء مادی از دیده ما پنهان میکند پیرامون فضیلت را فرا گرفته است چه بسا که فرد با تامل در اعمال گذشته خود با تعجب پی برده است که وی فردی شریف نبوده است.

بتدریج که جامعه بزرگ میشود هریک از اعضایش کوچکتر جزئی از کل میگردد عشق بمصلحت عامه اگر قوانین آنها تقویت نکند - روبه نقصان و ضعف میگذارد جوامع سیاسی مانند تن بشری غرور و رشدی محدود دارد و نمیتواند از حدی معین بدون آنکه اختلالی در اعضایش پدید آید درگذرد چنین بنظر میاید که عظمت یک دولت باید به نسبت معکوس درجه احساس فعالیت افراد آن دولت باشد - اگر این فعالیت با تعداد نفوس افزایش یابد قوانین خوب در همان خیری که میتواند داشت در مبارزه با جرم با مانع روبرو میشود «چه اداره افراد بسیار حساس و بسیار دل آگاه و دانا و بسیار فراوان بسیار مشکل است» (۱) جمهوری وسیع هنگامی میتواند از خطر استبداد رهائی یابد که بدولت‌های کوچک متحد تقسیم شود ولی برای ساختن چنین اتحادی مستبدي توانا و باشهامت سیلا لازم است که هر اندازه که سیلا نبوغ در ویرانی داشت وی در ایجاد نبوغ داشته باشد.

اگر چنین فردی جاه پرست باشد میتواند افتخاری ابدی را چشم داشته باشد و اگر فیلسوف باشد دعای خیر همشهریان وی در قبال فقدان قدرت مایه تسلی اوست اگرچه وی نظری بحق شناس آنان نداشته باشد هنگامیکه احساساتی

که ما را به ملت می پیوند در وبه نقصان مینهد می بینیم احساساتی که ما را به اشیاء پیرامون خود دل بسته میکند نیروی تازه میگیرد از اینرو در استبداد بیرحم. روابط دوستی بسیار پایدار است و فضائل خانواده (فضائلی که همیشه ضعیف است) بسیار متداول میشود و یا بعبارت بهتر این فضائل یگانه فضائلی میگردد که هنوز از آنها پیروی میکنند.

پس از این ملاحظات خوب میتوان داوری کرد که نظر غالب قانگزاران تا چه حدوپایه محدود و کوتاه بوده است .

فصل چهارم

روح مالی

روح مالی نیز که از آغاز رویه قضائی کیفری با آن همراه بوده است منشاء شوم ظلم و اشتباه است .

زمانی بود که تقریباً جریمه نقدی شامل همه کیفرها میشد و جرائم اتباع نوعی منشاء در آمد و دارائی برای پادشاه بود سوء قصد علیه امنیت عامه کاری بشمار میامد که بمنافع آن امید فراوان داشتند پادشاه و قضات مصلحت خود را در جرائمی میدیدند که بایست بممانعت از آنها همت گمارند و محاکمه عبارت بود از دعوائی بین خزانه که بهای جرم را میگرفت و مقصر که بایست این بها را بپردازد و اینکار را بصورت امر مدنی و متنازع فیه درست مانند دعوائی خصوصی در آورده بودند نه بصورت دعوائی که متضمن مصلحت عامه باشد چنین مینمود که خزانه حقوقی دیگر غیر از حمایت از آرامش عامه را بعهدده داشت و مقصر نیز مجازاتی غیر از آنچه که عبرت عامه آنرا ایجاب میکرد قاضی که بیطرفانه برای کشف حقیقت منصوب شده بود کاری جز دفاع از منافع خزانه دولت نداشت و کسیکه او را حاسی و نماینده قانون مینامیدند جز ماسور وصول مطالبات شاه نبود .

در این دستگاه آنکه بجرم خود اعتراف میکرد بر اثر همین اعتراف خود را مدیون خزانه دولت میشناخت و چون دادرسی کیفری را جز این هدفی نبود همه هنر قاضی در آن بود که این اعتراف را به نیکوتر صورتی که سازگار با مصالح خزانه باشد بدست آورد.

امروز نیز رویه قضائی کیفری بدنبال همین هدف مالی می‌رود چه معلول مدتی پس از مرگ علت نیز به حیات خود ادامه میدهد.

از همین روی متهمی که خود را بزهکار نمیشناسد. با آنکه دلائلی متفن بر بزهکاری او هست کیفری ملایم تر از آن دارد که در صورت اعتراف بدان دچار میشد و برای کشف جرائم دیگر که وی مرتکب احتمالی آنها تواند بود او را دیگر شکنجه نمیکنند ولی اگر بجرم اعتراف شود قاضی دیگر فرمانروای جسم و جان بزهکاران است و بانظم و ترتیب جسم او را از هم میدرد و یابہ عبارتی دیگر آنرا بصورت مایه‌ای میسازد که هر فائده ممکن را آن میبرد.

همینکه وجود جرم مسلم گردد اعتراف متهم دلیل قاطع میشود گمان میکنند که اگر این اعتراف باشکنجہ و نا امید متهم همراه باشد اعتقاد بدان راسخ تر میشود و ثابت کرده اند که اگر متهم آرام باشد و به آزادی سخن گوید و عاری از تشریفات قضائی و فارغ از دستگاه ترسناک شکنجه و عذاب. اعتراف کند. این اعتراف برای محکوم کردن وی کافی نیست.

بادقت از آئین دادرسی کیفری دلائل و تحقیقاتی را دور کرده اند که باروشن کردن قضایا بنفع متهم ممکن است بر دعاوی خزانه لطمه زند و اگر گاهی متهمی را از شکنجه معاف میدارند نه بر اثر رحم بر آن بدبخت است و نه بر اثر شفقت بضعف بشری. بلکه از آنست که اقرارهای حاصله برای وصول عوارض خزانه کافیست آری خزانه این بتی که امروز دیگر جز خاطره‌ای از آن نیست و تغییر شرائط ماهیت آنرا برای ما نامفهوم کرده است قاضی هنگامیکه به ایفاء وظیفه خود مشغول است تنها دشمن بزهکار است یعنی دشمن انسانی اینست بدبخت و خمیده در زیر بار غل و زنجیر که غم پشت او را شکسته و شکنجه در انتظار اوست و آینده

موحش دل او را از ترس و وحشت آکنده است. قاضی هیچ جویای حقیقت نیست می‌خواهد که متهم مقصر باشد در راه وی دام هائی میگسترده و چنین مینماید که در صورت شکست قاضی همه شهرت و شان خود را از دست میدهد و اگر نتواند متهم را مجاب کند بآن تدبیر و اصابت رائی که بدان مینازد زیان میرساند.

قاضی حق دارد معین کند که با چه اماراتی میتوان کسی را بزندان فرستاد و اینکار بمنزله آنست که پیش از آنکه قاضی بتواند برائت کسی را ثابت کند او را مقصر بشناسد آیا این اعلام جرم بنوعی دادرسی تعرض آمیز شبیه نیست؟ با این وصف این رویه قضائی کیفری همه اروپا در قرن هیجدهم یعنی در میان انوار معارف است محاکم ما هنوز بزحمت روش حقیقی تحقیق را میشناسد و غرض از تحقیق کشف بیطرفانه قضیه ایست که عقل آنرا تجویز میکند و قوانین نظامی که حتی مستبدان آسیا نیز در امور مربوط به افراد آنرا بکار میبرند (۱) از آن پیروی کرده است اخلاف ما که مسلماً خوشبخت تراز ما هستند بسختی میتوانند این امور پیچیده و نابخردانه و راز این دستگاه ظالمانه را دریابند و فقط فیلسوف با تحقیق در ماهیت دل بشری میتواند وجود آنها را محتمل نماید.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

فصل چهل و یکم

وسائل ممانعت از وقوع جرم

ممانعت از وقوع جرم بهتر از کیفر دادن جرائم است و هر قانونگزار عاقل باید بیشتر در صدد رفع شر برآید تا در صدد تدارك آن چه قانون خوب همان

۱ - با المی آمیخته بوحشت بدین بدبختان مینگرند که گروهی از قضات پیرامون آنانرا فرا گرفته اند و باتکاء سخن چینی تنی چند چون محکومین باعمال شاقه میکوشند که جرائم ارتکاب نیافته را بدانان نسبت دهند ای عدالت از این بخود بلرز که نمایندگان تو بیشتر بجای کشف حقیقت و رسوا کردن مغتری و دشمنان بیگناهان همه را در جستجوی گناهکارند ظاهراً قوانین که باید برای سعادت بشر باشد برای نابودی او آمده است (استرن)

هنر تهیه سعادت افراد و مصون داشتن این سعادت با کیفری مطابق محاسبه خیر و شر این زندگی از دستبرد دیگران است ولی وسائلی که تا کنون بکار برده اند غالباً نارسا و یا مغایر با هدف مطلوب است فعالیت پرشور توده افراد را نمیتوان تابع نظمی هندسی کرد که در آن از درهم ریختگی و اغتشاش اثری نباشد یا آنکه قوانین طبیعت همیشه ساده و ثابت است مانع از آن نیست که سیارات گاهی مدار معمول خود را ترك گویند چگونه در میان تصادم مشتتهیات و احساسات متضادالم ولذت قوانین بشری میتواند چنان طرحی در افکند که در اجتماع از اختلال و تشویش نشانی نباشد؟ با این وصف مردم کوتاه نظر هنگامیکه قدرتی دارند این سودای باطل را در سر میپرورانند.

اگر افراد را از ایفاء اعمال مباح باز دارند از آنجا که این اعمال زیانی بکسی نمیرساند وقوع جرم را مانع نشده اند بلکه برعکس جرائمی تازه پدید آورده اند چه خودسرانه مفاهیم عادی رذیلت و فضیلت را تغییر میدهند و حال آنکه خود این مفاهیم را ثابت و ازلی پنداشته اند.

از آن گذشته اگر بشر را از هر کاری نهی کنند که در آن فرصتی برای بد کردن هست دیگر چه کاری از وی ساخته است؟ باید او را رفته رفته از بکار بردن حواس خود نیز محروم کرد.

در برابر علتی که افراد را به ارتکاب جرم و امیدارد هزاران علت هست که آنانرا به ایفاء این اعمال مباح برمی انگیزد که جز در پیشگاه قوانین فاسد نمیتوان آنها را جرم نامید. هرچه برداثره جرم بیفزایند بیشتر افراد را به ارتکاب آن و امیدارند چه هر اندازه علل جرم را قانون فراوان تر کنند بر تعداد جرائم افزوده خواهد شد مخصوصاً که اغلب این قوانین امتیازاتی بیش نیست یعنی خراجی است که توده ملت باید به عدهای معدود از خواجگان و سروران تقدیم کند.

آیا میخواهید از وقوع جرم ممانعت کنید؟ باید قوانین ساده و روشن باشد باید بتوانید قانون را محبوب مردم کنید تا همه ملت برای دفاع از آن سلاح

برگیرد و آن عده معدود که از آن سخن گفتیم پیوسته در الغاء آن نکوشد این قوانین نباید بحمايت طبقه‌ای خاص برخیزد باید دامنه حمايت خود را بر هر فرد جامعه بگستراند باید افراد از قانون یترسند و جز در برابر آن بر جان خود نلرزند ترس از قانون ممدوح و نافع است و ترس از افراد منشاء شوم جرم.

افراد بنده همیشه از افراد آزاد هرزه تروبی حمیت تر و خونخوار ترند افراد آزاد مشتاق کسب علم و معرفت اند و همیشه غم مصالح ملت را دارند امور را از نظری عالی و کلی مینگرند و کارهایی بزرگ صورت میدهند ولسی بندگان دلخوش بلذات آنی در غوغای هرزه درائی در غرقابی که در آن فرو رفته اند لذتی میجویند ابهام و تردید سراسر زندگی آنان را فرا گرفته است و چون قانون جرائم را تعریف نکرده از عواقب جرائم خود بی خبرند و همین بی خبری نیروئی تازه برای ارتکاب جرم بدانان میدهد.

اقلیمی که ملت را به بطالت برانگیزد ابهام قوانین بر حماقت و بیکاری آنان می افزاید در ملتی شهوتران ولسی پر جوش و خروش ابهام قوانین افراد را بر آن میدارد که به دسته بندی های کوچک و توطئه هائی نهائی که تخم بدگمانی را در دلها می افشانند پردازند در اینجا محتاط تر فرد آنست که راه خیانت پنهانی را نیکوتر بداند.

در ملتی قوی و دلیر ابهام قانون خواه و ناخواه جای خود را بصراحت و وضوح میدهد و اینکار پس از انقلاباتی فراوان است که این ملت را بنوبت از آزادی به بندگی و از بندگی به آزادی رسانده است.

آیا سیخواهید از وقوع جرائم مسامحت کنید؟ آزادی باید با معارف عقل و علم همراه باشد اگر علوم معایبی بیار آورد علت کمی توسعه و نشر آنست ولسی بر اثر توسعه و تعمیم فوایدی که بهمراه سیاورد بزرگتر میشود. کذابی جسور (که هرگز فردی عادی نیست) خود را معبود ملتی نادان میکند و حال آنکه ملتی دانا او را بدیده حقارت مینگرد.

فرد دانا و آزموده میتواند امور را بسنجد و آنها را از جهات مختلف در نظرگیرد و احساسات خود را با توجه به احساسات دیگران تعدیل کند چه همنوعان خود را مانند خود دارای همان تمایلی و تنفر میداند. اگر دل ملت را با انوار معرفت روشن کنید جهل و افترا در برابر این انوار از میان برمیخیزد و قدرت ظالم و ناحق بر خود میلرزد و فقط قانون ثابت و قادر بجای می ماند و فرد دانا قانونی را دوست دارد که فواید آن مبرهن و مقررات آن معلوم است و امنیت عامه را برپایه ای رزین و استوار مینهد آیا اگر آن جزء بیفائده آزادی را که از دست داده با مجموع آزادی دیگران مقایسه کند که افراد برای او فدا کرده اند میتواند برفقدان آن جزء تاسف برد مخصوصاً اگر بیاد آورد که اگر این قوانین نبود این افراد میتوانستند بایکدیگر علیه او همدستان و مجهز شوند؟

اگر با روحی حساس و خردمند در این باره داوری کنیم می بینیم که بشر در تحت لوای قوانین خوب فقط آزادی شوم بد کردن را از دست داده است با توجه بدین حقایق ناگزیریم که نخست سلطنت و شهریاری را دعای خیر کنیم که بر این تخت فقط برای حمایت از این قوانین نشسته است .

خلاف حقیقت است که علوم را مضر بحال بشر بدانیم اگر علوم گاهی نتایج بد داشته از آنستکه شر غیر قابل اجتناب بوده است از آنجا که تعداد بشر در سطح زمین افزایش یافت جنگ و فتنونی ناقص و خشن و قوانین اولیه پدید آمد که جز تدابیری آنی نبود و با ضرورتی زود گذر که آنها را به همراه آورده بود از میان رفت در آن زمان بود که فلسفه رفته رفته پدید آمد اصول اولی آن معدود و عاقلانه انتخاب شده بود و علت آن بود که تن آسائی و کمی عقل و تدبیر بشر اولیه او را از ارتکاب اشتباه فراوان باز میداشت . ولی چون حوائج بافراوانی نوع بشر افزایش یافت برای ممانعت از بازگشت بحالت طبیعی که روز بروز شوم تر میشد محرکی قوی تر و پایدار تر لازم بود در آن زمان برای بشریت نخستین اشتباهات مذهبی خیری عظیم بود (از نظر سیاسی میگویم خیری عظیم بود) که جهان را پر از خدایان مجعول کرد و جهانی نا پیدا از ارواح ساخت که اداره امور زمین بعهده

آنان بود. آن مردان دلاور که یارای آنرا داشتند که همنوعان خود را به قصد خدمت بدانان بفریبند و جهل ترسان را به پای مجراب معابد بکشانند از نیکوکاران بزرگ نوع بشری بوده‌اند با ارائه اسوری خارج از دسترس بشر به وی او را به تحقیق درباره‌اشیائی برانگیختند که بتدریج که بدان نزدیکتر میشد از برابر وی بیشتر میگریخت و او را بر آن داشتند که آنچه را بخوبی نمی‌شناسد به آن احترام گذارد و هم چنین توانستند همه شبهات سرکش او را بدین هدف یعنی شناسائی مجهول راهنمایی کنند. این سرنوشت کلیه مللی بود که از اجتماع قبائل مختلف وحشی پدیدآمده بودند این زمان زمان پیدایش جوامع بزرگ است و مفاهیم مذهبی مسلماً یگانه رابطه‌ایست که میتواند افراد را بزندگی در زیر لوای قانون وادارد از آن ملتی که خدا برگزیده‌سخنی نمی‌گویم معجزات خارق‌العاده و مراحم آشکار الهی برای این قوم جای سیاست بشری را می‌گرفت. ولی از آنجا که اشتباهات بی‌نهایت قابل تقسیم است علمی معمول که این تقسیمات پدید آورد افراد را به جمعیت‌هایی مبدل کرد متعصب و کوردل و گمراه در اوهاسی پیچیده که در هر آن خطر تصادم آنان بیکدیگر میرفت در این وقت چند فیلسوف حساس بر حالت توحش حسرت بردند و در همین دوران اول است که معارف یا عبارت بهتر عقاید برای بشر شوم گردید.

تقریباً باید آن دوره را نیز نظیر این دوره موحش پنداشت که بشر باید از اشتباه به حقیقت و از ظلمت به نور برسد بر خورد سهمناک پندارهای مفید به حال عده معدود اقویا با حقایق مفید بحال اکثریت مردم و طغیان همه مشبهات سرکش مصائبی بی‌پایان بر سر بشر بدبخت فرود آورد.

با تأمل در تاریخ که وقایع مهم آن پس از فاصله‌ای اندک همیشه از نو تکرار میشود باید در برابر تحول خطرناک ولی ضروری جهل به فلسفه و در نتیجه بندگی به آزادی توقف کرد غالباً می‌بینیم که نسلی برای سعادت نسلی آینده که جانشین او خواهد شد قربانی میشود.

ولی هنگامیکه آرامش برقرار میگردد و هنگامیکه بر نشاندن حریتی توفیق مییابند که شعله‌های آن ملت را از غش منزه کرده و او را از مصائبی جانگناه رها کرده است حقیقت که در آغاز بکنندی پیش میرفت بر سرعت خود میافزاید و در

کنار شاها ن بر تخت می نشیند و سرانجام در مجامع ملل مخصوصاً در جمهوری ها معبد و محرابی می یابد .

آیا در آن صورت باز هم میتوان باور کرد که معارفی که دل و جان ملت را بنور خود روشن میکند از ظلمت جهل خطرناک تر است ؟ و کدام فیلسوف معتقد خواهد شد که شناسائی دقیق روابطی که امور را بهم می پیوندد برای بشر شوم است ؟ .

اگر علم ناقص از جهل بسیط از آن رو خطرناک تر است که بر مصائب جهل اشتباهاتی فراوان را میافزاید که نتیجه ضروری فکر کوتاه بین و دور از حقیقت است مسلماً عزیزترین موهبه شهریار به ملت و همچنین بخود آنستکه گنجینه مقدس قانون را به سردی دانا و روشن بین بسپارد مرد دانا از آنجا که بدان خو گرفته است که حقیقت را بدون ترس به بیند دیگری نیازی به اعتقاد عامه ندارد نیازی که هیچگاه برآورده نمیشود و غالباً فضیلت را مغلوب میکند همچنین این مرد دانا چون بدان مأنوس است که امور را از نظری کلی و عالی بنگرد ملت را خانواده خود و هموطنان را برادر خود میداند و فاصله ای که بزرگان را از ملت جدا میکند در دیده وی بهمان اندازه ناچیز است که میتواند در همان آن به جمعیتی بزرگتر بیندیشد .

عاقل حوائج و اغراضی دارد که فرد عامی از آن غافل است بروی واجب است که با رفتار علنی خود اصولی را که در نوشته هایش ثابت کرده است منکر نشود و کاری نکند که با ادعای وی بر اینکه حقیقت را برای خاطر حقیقت دوست دارد مغایر افتد .

اینگونه افراد مایه سعادت ملت ما هستند ولی برای پایداری این سعادت باید قوانین خوب چندان بر شماره عاقلان بیفزاید که تقریباً راه انتخاب بد مسدود باشد . دور کردن حتی سایه رشوه را از حریم مقدس قانون و تشویق قضات به نگهداری گنجینه ای که ملت بدانان سپرده است در همان طهارت و صفا یکی دیگر از وسائل ممانعت از وقوع جرم است .

هرچه تعداد محاکم بیش باشد ترس تقض قانون کمتر است چه در میان چندین تن که ناظر یکدیگرند فائده افزایش قدرت مشترک آنان از ا

است که بهره‌ای که بهریک میرسد چندان کوچک و ناچیز است با خطر این افزایش برابری تواند کرد .

اگر شهریار بقوه قضائیه بسیار شکوه و جلال و اقتدار دهد و اگر راه را بر شکایت ناتوانی که خود را مظلوم نمی‌پندارد به بندد و اگر اتباع خود را بران عادت دهد که از قضات بیش از قوانین بترسند مسلماً بر قدرت قضاة میافزاید و این افزایش قدرت بزیان امنیت عامه و افراد است .

با دادن پاداش به فضیلت نیز میتوان از وقوع جرم ممانعت کرد باید توجه داشت که قوانین فعلی کلیه ملل در این باره مهر سکوت بر لب نهاده اند . اگر جایزه فرهنگستان به یابندگان کشفیات مفید دامنه معارف را گسترده و بر تعداد کتب برجسته افزوده است آیا پاداش های شهریار نیکوکار بر تعداد اعمال ناشی از فضیلت نمیافزاید ؟ سکه افتخار و شرف که همیشه با تدبیر و درایت خرج میشود هیچگاه بپایان نمیرسد و پیوسته ثمراتی نیکو میدهد .

سرانجام مطمئن ترین وسیله و در عین حال مشکل ترین وسیله ای که میتواند افراد را از تمایل به بزهکاری باز دارد تکمیل تعلیم و تربیت آنانست این موضوع باندازه بزرگ است که در حد رساله من نمیگنجد ولی باید بگویم که این موضوع چنان با ماهیت حکومت بستگی دارد که تا آن قرون بعید که قوانین هدفی جز سعادت عامه ندارد فرا رسد کشور عاری از تعلیم و تربیت به مزرعی بی حاصل ماند که در آن عاقلی چند به زراعت پرداخته اند .^۱

مردی بزرگ که هم نوع خود را به نور معرفت آشنا میکند و هم نوعان بازار وی برخاسته اند اصول اساسی تعلیم و تربیت واقعاً مفید را توسعه داده است وی نشان میدهد که این اصول بیشتر در انتخاب و توضیح و صراحتی است که اشیاء را به

۱ - قوانین تعلیم و تربیت نخستین قانونی است که ما فرا میگیریم و چون این قانون ما را برای فرد جامعه بودن آماده میکند هر خانواده خاص باید تابع طرح خانواده بزرگ باشد که شامل همه میشود اگر ملت بطور کلی اصلی دارد اجزائی که خانواده ها باشد آنهم اصلی دارد قانون تعلیم و تربیت در هر دولت مختلف است در سلطنت مشروطه هدف آنها شرف است و در جمهوری فضیلت در استبداد ترس (مونتسکیه روح القوانين) .

کودک عرضه میدارند تا در توده انبوه و در هم ریخته آنها وی ثابت میکند که در نمودهای اخلاقی یا طبیعی که تصادف با مهارت استاد بر ذهن شاگرد عرضه میدارد باید اصل را جانشین بدل کرد وی میداند که از راه آسان احساسات چگونه باید شاگردان را به فضیلت راهنما باشد و آنان را بیاری نیروی شکست ناپذیر ضرورت و معایب ناشی از اعمال بد ازار تکاب شر دوری کند وی ثابت کرده است که روش مبهم قدرت آمرانه باید کنار رود چه این گونه قدرت موجد اطاعتی مزورانه و زود گذر است .

نتیجه

همه این افکار در این قضیه کلی خلاصه میشود که اندیشیدن سودمند است ولی این کار چندان با رسم متداول سازگار نیست و رسم متداول قانونگذار معمولی ملل است .

(برای آنکه کیفر) و اعمال زور از ناحیه یک یا چند تن علیه فردی از اهالی کشور نباشد باید علنی - سریع (ضروری) تا حد مقدور ملایم (متناسب با جرم و بحکم قانون باشد) .

شرح و لتر

تصور اصلاحی چند .

شغل قضا باندازه‌ای محترم است که یگانه کشوری که این شغل در آن فروشی است آرزو میکند که از این عادت آزاد شود همه بآرزو می‌خواهند که فقیه بتواند بر اثر استعداد و لیاقت خود با اجرای عدالتی توفیق یابد که باشب زنده‌داری و با منطق و با نوشته خود از آن دفاع کرده است شاید در آن وقت بر اثر مساعی فرخنده رویه قضائی منظم و یکنواخت پدید آید .

آیا همیشه درباره یک موضوع در پایتخت و شهرستان (به اختلاف داوری خواهند کرد ؟ آیا باید که افرادی در برتانی محق باشند و همان افراد در شهر دیگر نجطا ؟ چه بگویم ؟ رویه قضائی هر شهر متفاوت است و حتی در یک محکمه هم اصل حقوقی این اطاق با اطاق دیگر تفاوت دارد .

چه اختلافی عجیب در قوانین یک کشور است - در پاریس کسی را که یکسال و یک روز در شهر بسر برد شهری می‌شناسند در فرانش کنته فردی آزاد که

یکسال و یکروز در خانه وقفی بسر برده بنده میشود و اقربای او از آنچه وی در جای دیگر بدست آورده ارث نمی برند و فرزندان او نیز اگر یکسال دور از جای پدر خود بسر برده اند باید در اثر محروم ماندن از ارث . دست گدائی پیش کسان دراز کنند نام شهر صادق است ولی چه صدقی .

هنگامیکه بخواهند بین قدرت عرفی و قدرت شرعی فاصله و حدی بگذارند چه مناقشه ای پایان ناپذیر پدید می آید . چه کسی تناقضات ابدی خزانه را با رویه قضائی جمع میکند ؟ بالاخره چرا در پاره ای از کشور . . احکام محاکم هیچگاه مدلل نیست ؟ آیا از ذکر دلیل حکم خود شرم دارند ؟ چرا کسانی که بنام پادشاه حکم میدهند حکم قتل را پیش از اجزاء از نظر پادشاه نمی گذرانند ؟

بهر طرف که بنگرید جز تضاد و خشونت و ابهام و خودسری نمی بینید در این قرن ما میکوشیم که همه چیز را تکمیل کنیم خوبست در حدود تکمیل قوانین که زندگی و سرنوشت ما بدانها بستگی دارد برآئیم .

(جواب به یادداشت ها و ملاحظات یک کشیش درباره رساله جرائم و کیفر)

این یادداشت و ملاحظات مجموعه ای از اهانت هائیمست که به مؤلف کتاب جرائم و کیفر کرده اند او را متعصب . کذاب . نویسنده ای جاعل و خطرناک یاوه سرائی دیوانه و فریبنده عامه نامیده اند او را از ریختن تلخ ترین زهر و آمیختن تیرهای پنهان تزویر و ریا را با تناقضات شرم آور و ابهام عمدی ناشی از خیانت نکوهیده اند منتقد میتواند مطمئن باشد که من با شخص بزرگ پاسخی نمیدهم .

وی رساله مرا تالیفی ترسناک و زهر آگین و هرزه درابد نام و عاری از دیانت مینامد در آن کفرهائی گستاخانه و تمسخرهائی نابجا و شوخی هائی زشت لطمه هائی خطرناک و ریشخندهائی افتضاحی آمیز و افترا هائی زننده و خشن مییابد .

مذهب و احترام به شهر یاران بهانه دو اتهام بزرگ است که در این یادداشت میتوان یافت و فقط من بدین دو اتهام پاسخ میدهم نخست از اتهام اول آغاز کنیم .

اتهام بی دینی

۱ - مؤلف رساله جرائم و کیفرها از آن عدالتی غافل است که منشاء آن قانون گذارزلی است که همه را می بیند و پیش بینی میکند و تقریباً قیاس منطقی نویسنده این یادداشت چنین است .

«مؤلف رساله جرائم موافق نیست که تفسیر قوانین به اراده و تمایل مربوط باشد بنابراین کسیکه نخواهد تفسیر قوانین را بعهدده اراده و تمایل قاضی بگذارد به عدالت ناشی از خدا اعتقاد ندارد پس مؤلف عدالت الهی را منکر است . .

۲ - (مطابق عقیده مؤلف رساله و جرائم کیفر) کتاب مقدس فقط محتوی کذب و مجعولات است . .

در رساله جرائم و کیفر جز یک بار سخن از کتاب مقدس بمیان نیامده است و آنهم در باره اشتباهات مذهبی است که در فصل چهل و یکم گفته ام از آن قوم برگزیده خدا سخن نمیگویم که معجزه های عجیب و الطاف آشکار و آسان برای او جانشین سیاست بشری بود .

۳ - (همه مردم دانا و آزموده مؤلف رساله جرائم و کیفرها رادشمن دین عیسی و مردی خبیث و ناسزا دانسته اند چندان مهم نیست که منتقدین مرا فیلسوفی بد یا خوب سزایاناسزا بدانند کسانی که مرا میشناسند تصدیق میکنند که من مردی خبیث نیستم آیا دشمن دین عیسی هستم که باصرار میخواهم آرامش کلیسا با حمایت دولت فراهم شود و چون در باره سرنوشت حقایق بزرگ میگویم در میان ابرهائی که اشتباه جهان را قرنهای بداند اکنده الهام یگانه گوهری است که صفا و پاکی خود را از دست نداده است آیا باز هم بادین مخالفم ؟

۴ - (مؤلف کتاب جرائم و کیفر) از مذهب چنان سخن میگوید که گوئی آن قاعده ای از سیاست است .

مؤلف رساله جرائم و کیفر) مذهب را موهبه مقدس آسمان مینامد آیا تواند بود که وی (موهبه مقدس آسمان) را قاعده ساده از سیاست بداند ؟

۵ - (مؤلف دشمن علتی قادر متعال است .)

از همین قادر متعال از صمیم قلب میخواهم که از راه لطف همه کسان را ببخشید که بمن توهین میکنند .

۶ - (اگر دین مسیح موجب مصائب و قتل هائی شده است در باره آنها راه مبالغه را میپیماید و از معارف و فوائد و نعمت هائی که انجیل نصیب مردم کرده است سخن نمیگوید.

در کتاب من هم حتی یکجا هم نیست که از مصائب ناشی از انجیل سخن گفته باشم و حتی یک قضیه را هم ذکر نکرده ام که یا این مصائب رابطه‌ای داشته باشد.

۷ - (مؤلف با ذکر اینکه دست‌های اباء کنسیه بخون آغشته است به آنان توهین میکند.

کسانیکه از زمان شارلمان تا اوتن کبیر حتی از زمان این پادشاه تاریخ نوشته‌اند غالباً همین توهین را کرده‌اند مگر نمیدانید که در طول سه قرن کشیشان و اباء کنیه و اسقفان برای رفتن به جنگ هیچ تردید و دودلی نداشته‌اند.

و بی آنکه قصد توهین باشد آیا نمیتوان گفت که کشیشانی که در میدان جنگ و خون ریزی بودند دستهای خود را بخون بشری آغشته میکردند.

۸ - (اسقف‌های کلیسای کاتولیک را که سلاطنت و انسانیت آنان بسیار در خور احترام است مؤلف رساله جرائم و کیفر) واضح شکنجه‌های وحشیانه و بی فایده میداند.

گناه من نیست ناگزیر شده‌ام یک موضوع را چندین بار تکرار کنم در سراسر کتاب من عبارتی نمیتوان یافت که بگوید که اسقف، واضح شکنجه بوده است.

۹ - بعقیده مؤلف رساله جرائم و کیفر رفض را نمیتوان جرم علیه خدا دانست).

هنگام بحث از جرم علیه سلطنت گفتم که جهل و استبداد که روشن‌ترین مفهوم و مصداق را بهم میآمیزد میتواند جرائمی از نوع مختلف را بدین نام بنامد و کیفر آنها را سخت‌ترین عذاب قرار دهد منتقدما شاید میدانند که در زمان جهل و استبداد تا چه حد با اطلاق این اسم بر جرائمی از نوع بسیار متفاوت راه افراط را پیموده‌اند چه هدف این جرائم مستقیماً ویرانی جامعه نبوده است خوبست قانون امپراتور گراتین و والن تینین و تئوزر را بخواند این قانون حتی کسانی را مجرم علیه سلطنت میداند که در باره حسن انتخاب پادشاه هم هنگامیکه کاری به کسی سپرده

یارای شک داشتند اند قانون دیگر والنتین وتئوزروآر کابوس بوی میاموزد که سکه سازان نیز مجرمین علیه سلطنت بوده اند فرمانی از مجلس اعیان روم لازم بود تا از اتهام قیام علیه سلطنت کسانی را بری کند که مجسمه های امپراتوران را با آنکه کهنه و شکسته بود ذوب کرده اند فقط پس از فرمان امپراتور سور و امپراتور انتونین بود که فروشندگان مجسمه های امپراتوران را از اتهام قیام علیه سلطنت معاف کردند بموجب فرمان این شهریاران تعقیب کسانی که بر اثر تصادف ستگی به مجسمه امپراتوران انداخته بودند موقوف شد دم سین زنی را بعلت لخت شدن در برابر مجسمه وی بمرگ محکوم کرد تیر فرمان اعدام کسی را بعنوان مجرم علیه سلطنت داد که خانه ای را که در آن مجسمه امپراتور یافته میشد فروخته بود.

در قرن های نزدیک تر بما این آقای منتقد هانری هشتم رامی بینید که میخواست دوک نورفلک را بعلت ارتکاب جرم علیه سلطنت اعدام کند و گناه این دوک آن بود که شعار سلطنتی انگلستان را به شعار خانوادگی خود افزوده بود و این پادشاه افراط را بدانجا رساند که گفت هر که مرگ شاه را پیش بینی کند مجرم همین جرم خواهد بود و بر اثر همین امر در مرض موت وی اطباء از اظهار خطری که وی در آن بود ابا داشتند.

۱- مطابق عقیده مؤلف رساله جرائم و کیفرها رفض که کلیسا آن را کفر داند و پادشاه هم آن را نهی کند پیش از کلمه ای نیست همه این تفسیرها ناصواب است من فقط از جرائم علیه مقامات دنیوی سخن گفته ام و این کلمه جرم علیه سلطنت غالباً بهانه استبداد بوده مخصوصاً در زمان امپراتوران روم هر عملی که از بدی بعثت ناپسندانان میامد فوراً جرم علیه سلطنت میشد سوئتن میگوید جرم علیه سلطنت جرم کسانی بود که هیچگاه جرمی نکرده بودند و اگر گفته ام که جهل و استبداد این نام را بر جرائمی از نوع دیگر اطلاق و افراد را قربانی کلمه کرده اند جز مطابق تاریخ سخن نگفته ام.

۱۱ - (آیا کفر آشکار نیست که با مؤلف رساله جرائم و کیفر بگویند که فصاحت و دلکش ترین بیان و عالی ترین حقیقت باندازه ای ناتوان است که جز زمانی کوتاه نمیتواند بر مشهتیاات بشر بندنهد گمان نمیکنم که اتهام کفر ناظر به آنچه باشد که در باره فصاحت و بیان گفته ام آقای منتقد میخواستند است این اتهام

را ناظر بعدم کفایتی کند که به عالی ترین حقیقت نسبت داده ام از اومی پرسم آیا در ایتالیا این حقایق عالی را می‌شناسند یعنی حقایق ایمان را؟ مسلماً (بمن) میگوید آری ولی آیا این حقایق بر مشتهیاب بشری در ایتالیا بند نهاده است؟ همه ناطقان مقدس و همه قضات و خلاصه همه افراد بشری خلاف آن را بمن میگویند و این خود قضیه ای ثابت است که حقایق عالی در برابر مشتهیات بشری سدی است که یا هیچ مقاومتی ندارد و یا باسانی در هم می‌شکند و تا هنگامیکه ملتی کاتولیک قاضی جزائی و زندان و کیفر دارد وجود این عناصر دلیل عدم کفایت این حقایق عالی است.

۱۲ - مؤلف رساله جرائم و کیفرها دروغ هائی کافرانه علیه دیوان تفتیش عقاید می‌نویسد).

رساله من هیچ اشاره مستقیم یا غیر مستقیم به دیوان تفتیش عقاید نمی‌کند ولی از این آقای متقدم پرسم آیا محکوم کردن افراد به سوختن در آتش مطابق قانون و روح کلیسا است؟ آیا در قلب روم در برابر دیدگان خلیفه عیسای مسیح و در پایتخت مذهبی کاتولیک نیست که امروز وظایف انسانیت و مهان نوازی را در مقابل پرتستان ها از هر ملتی که باشند بجا می‌آورند؟

پاپ های اخیر و مخصوصاً پاپ فعلی با مهربانی و لطف مردم انگلیس و هلند و روسیه را پدیرفته اند این مردم مختلف از لحاظ طریقه و عقیده مذهبی در رم آزادی کامل دارند. هیچ کس بهتر از آنان از حمایت قانون و دولت برخوردار نیست.

۱۳ - (مؤلف رساله و جرائم کیفر صنف های مذهبی و مخصوصاً راهبان را ناپسند و زننده معرفی میکنند).

بسیار مشکل است که در کتاب من ذکرى از صنف های مذهبی یا راهبان یافت مگر آنکه از فصل مربوط به بیکاری تفسیری ناروا گفته باشند ۱ - مؤلف رساله جرائم و کیفرها یکی از آن نویسندگان بی دین است که در نظر آنان آباء کنسیه مردم شاید و ذغل پیشه اند و شهریاران قومی هستند خود کام و مقدسان گروهی متعصب و مذهب کذب و مجعول و حتی به عظمت خالق خود نیز احترام نمی گذارند و کفر هائی سیاه علیه آنان میگویند.

اکنون به تهام اغواء و شورش بپردازیم.

۲ - اتهام و اغوا و شورش

(۱) - (مؤلف رساله جرائم و کیفرها همه شهر یاران گذشته و حال راه خونخوار و خود کام میداند).

فقط یک بار از شهر یارانی سخن گفته ام که اکنون در اروپا پادشاهی میکنند و آنچه گفته ام اینست.

انسان چه خوشبخت بود اگر حالا نخستین باری بود که برای وی قانون وضع میکردند و این قانون را شهر یارانی که امروز در اروپا سلطنت میکنند املاء کرده بودند.

۲ - « آزادی اعتماد مولف رساله جرائم و کیفر : در حمله علیه شهر یاران و آباء کنیسه ترسناک است » آزادی و اعتماد هیچگاه نمیتواند شرمی بشمار آید اگر نوعی روح استقلال را در افراد پسندیده ام تا حدی است که استقلال تابع قوانین و سپاسگزار نخستین قضا باشد و حتی میخواهم که افراد فارغ از ترس بندگی و بر خورداری در سایه قانون ، سربازانی دلاور و مدافع میهن و تخت سلطنت شوند و مردمی مستقی و قضاتی درستکار باشند که عشق و سپاسگزاری همه اصناف ملت را در پای تخت سلطنت به پادشاه عرضه دارند و در کلبه بی نوایان امنیت و امید سرنوشت بهتر را راه دهند ما دیگر در قرن کالیگولا و نرن و هلیو گابان بسر نمی بریم و آقای منتقد اگر گمان میکند اصول من میتواند برای شهر یاران فعلی موهن باشد قدر این شهر یاران را نشناخته است.

۳ - « مؤلف کتاب جرائم و کیفر : معتقد است که منفعت فرد باید بر تر از منفعت همه جامعه یا نمایندگان جامعه باشد » اگر چنین ادعائی نابخردانه در این کتاب بود گمان نمیکنم که آقای منتقد برای رد آن به نوشتن ۱۹ صفحه نیاز داشت

۴ - « مؤلف کتاب جرائم و کیفر : منکر حق اعمال مجازات اعدام برای شهر یاران است »

چون در اینجا نه پای مذهب میان است و نه پای دولت و فقط موضوع به صحت استدلال بستگی دارد منتقد ما آزاد است که هر نوع بخواهد این استدلال را تعبیر کند قیاس منطقی من بدین شکل است.

مجازات مرگ را اگر واقعاً مفید یا ضروری نباشد نباید اعمال کرد
ولی مجازات مرگ نه ضروری است و نه واقعاً مفید.
پس نباید مجازات مرگ را اعمال کرد.

در اینجا بحثی در باره حق شهریاران نیست آقای سنت‌مقدم مسلماً معتقد نیست که مجازات اعدام را هنگامیکه ضروری و مفید نباشد اعمال کنند کلامی بدین خونخواری و فضاحت هیچگاه نباید از دهن یک عیسوی خارج شود و اگر کبرای قضیه صادق نیست جرمی علیه منطقی است نه جرمی علیه پادشاه از آن گذشته میتوانند اشتباهات فرضی سرا بر من ببخشند این اشتباهات بهمان اشتباهات عیسویان متعصب کلیسای بدوی شباهت دارد و باز بدان اشتباهاتی مانند است که کشیشان زمان تودز بزرگ در اواخر قرن چهارم از آنها پیروی میکردند (سوراتری) از این اشتباهات در (اخبار ایتالیا) در سال ۳۸۹ سخن میگوید و میگوید که «تودز قانونی وضع کرد که بموجب آن فرمان میداد که راهبان در صومعه خود بمانند چه چون نمیخواهند کسی کشته شود ترحم به بشر را تا آنجا میرسانند که بزهاران را از چنگال عدالت سیربایند» ترحم من تا این پایه نیست و بی هیچ تردید معتقدم که ترحم آن دوران نیز مبتنی بر اصولی خطا بوده است عمل شدید علیه قدرت عامه همیشه بزهارانه است هنوز باید دو کلمه دیگر بگویم.

اگر بگوئیم یا بنویسیم که دولتی میتواند باشد که بدان اجرای مجازات اعدام در داخل کشور امنیت را برقرار میکند آیا قانونی در جهان هست که ما را از این کار منع کند؟ ویدر می‌نویسد که سا با کن پادشاه مصر را مردم بعنوان یک مثال ترحم ستودند و علت آن بود که وی مجازات اعدام را به بندگی تبدیل کرد و با محکوم کردن مجرمین به کارهای عام المنفعه قدرت خود را در باره مصلحت مردم بکار برد استر این بما میگوید که در حوالی قفقاز سلتی بوده است که مجازات اعدام را نمی‌شناخته حتی در موردیکه جرم مستحق شدیدترین کیفر بوده است این حقیقت در زمان قانون (پرسیا) در تاریخ رم ضبط است این قانون هنگامیکه حکم اعدام عاری از رضایت عامه ملت بود کشتن محکوم را منع میکرد تیبلیو از این قانون سخن میگوید سر انجام رفتار اخیر حکومتی بیست ساله در بزرگترین امپراتوری جهان یعنی روسیه باز بر این حقیقت گواهی میدهد بلکه الیزابت که چند سال پیش در گذشت

هنگامیکه بر تخت تزار می‌نشست سوگند یاد کرد که در عهد سلطنت خود هیچ مجرمی را نکشد این ملکه عظیم‌الشان به پیمان فرخنده خود وفا کرد بی آنکه عدالت جزائی را از جریان باز دارد و یا آسایش عامه را مختل کند.

اگر این قضایا مسلم است راست است که بگوئیم دولت میتواند موجود و خوشحیبت باشد بی آنکه مجرمی را به اعدام محکوم کند.

مستخرجی از ملاحظات

که در ۱۷۶۷ در باره رساله جرائم و کیفر: طبع شده است

اگر هدف این کتاب بررسی قوانین سیاسی و منشاء عهود ملل با یکدیگر بود مسلماً حق این بود که اصول دلائل خود را همان زمان تدوین این قوانین و در همان زمانی جستجو کند که افراد، خسته از حالت خستگی که آنانرا از آزادی محروم میکرد و حال آنکه قصد دفاع از آنها داشتند شرائطی را بمیان آوردند که جوامع مختلف را بیکدیگر پیوست ولی ضرورت پیش از آنکه ملل را بیکدیگر پیوند دهد، افراد را با هم متحد کرد.

برای یافتن منشا حق مجازات باید نخست به تشکیل اولین جوامع نظر افکند در اینصورت به نخستین جرم می‌رسیم که فرصت ضروری برای پیدایش نخستین قانون جزائی است ولی می‌بینیم که این نخستین قانون جز فریاد طبیعت و تمایل به بقاء ذات نیست و از مفهوم عهود افراد آزاد بایکدیگر فارغ است.

حوائج افراد، که ارضاء آنها در جامعه از جای دیگر آسانتر است، منشاء جوامع اولی است و هنوز هم این حوائج رشته‌ایست که خانواده و شهرها و ملل را بیکدیگر می‌پیوندند قوانین هیچگاه شرائط این تجمعات اولی نبوده است چه افراد جدا از یکدیگر که در صدد اتحاد با هم بوده بخوبی احساس میکردند که میتوانند متقابلاً به حال یکدیگر مفید باشند ولی در آن لحظات نخستین هیچ بخاطر آنان نرسیده است که بتوانند بیکدیگر زیان هم برسانند.

در این میان، نفع شخصی روح مالکیت را پدید آورد که چون این روح در یکی از این افراد بیشتر قوت یافت. نخستین جرم را مرتکب شد قتل هسایه خود، بمنظور تصرف زن و کاروی.

مسلمانان چنان خیانتی را پیش بینی نکرده بودند از آنجا که در میان افراد اولیه جرمی نبود قانونی هم نداشتند با اینحال مقصر را اعدام کردند حیوانات درنده که قتل آنها را مصمم بودند ، از این دیوان کم آزارتر بودند نفع خصوصی که بر خود بیم ناک شده بود با منافع دیگران علیه منفعت مقصر متحد شد و کیفر ، که مؤلف آنرا قتلی علنی میدانند بر محاکمه و حکم پیشی گرفت و مسلماً هنگامیکه بشر قویاً بخشیم آید ، اینها نخستین احساسات دل اوست .

اکنون به ببینیم مجازات مقصر مشروع بود با آنکه وی حق مجازات را به هیچکس نداده بود .

برای آنکه کیفری صحیح و عادلانه باشد باید با جرم متناسب و چنان باشد که مجرم تن خود در دل خویش احساس کند که مجازات مقرر را مستحق بوده است برای متناسب بودن کیفر با جرم باید سن بالسن والجروح قصاص ، صادق آید کسیکه خانه ای را ویران میکند باید خانه اش را ویران کنند چه در غیر آن در ویران کردن خانه های دیگران جرمی میشود و آنکه خاطر دیگران را مشوش میکند باید خاطرش را مشوش کنند تا در آینده ب فکر تشویش دیگران نیفتد و این همان قانونیست که قاتل را به مرگ محکوم میکند و همین قاتل میتواندست این قانون را برای دیگران نیز مقرر دارد چه امنیت و آسایش خود او این قانون را بوی القاء میکرد . این اقرار او و دلائل مشروع بودن کیفر اوست نخستین دولت مستقر دولتی دمکرات بوده است ولی اراده عامه که مغایر با اراده افراد است بتدریج که بر جمعیت افراد می افزاید ، قدرت خود را برای اداره جامعه از دست میدهد در این زمان بود که جاه پرستی و تدبیر و مهارت به یاری هرج و مرجی آمد که لازم وضع دولتی است که همه افراد آن خود را حکمران و آزاد می دانند و همچنین جرم یا دلائل اقماعی ، بزودی حکومتی اشرافی پدید آورد که در آن افراد نماینده عامه به تسخیر اراده های خصوصی و اداره آنها موفق آمدند .

تاریخ تدوین قوانین جزائی را در همین زمان می توان معین کرد داوران که زور یا دلائل اقماعی آنان را فرمانروا کرده بود بدان نیاز داشتند که عهود چنان باشد که آنان را بدرستی و امانت و افراد را باطاعت از آنان وادارد تدوین

این قوانین چنانست که صدای کوچکترین دسته افراد آنها را املاء کرده و مصلحت عامه نیز به پشیمانی از آنها برخاسته است .

با اینحال ، این قوانین که در اقالیم مختلف رواج یافته با آنکه از لحاظ هدف و علت یکی است باید وسائل اجراء آنها متفاوت باشد آیا میتوان انتظار داشت که روح عدالت که همه جا بزهکاری را کیفر میداد این کیفر را در همه جا یکسان مقرر دارد ؟ این اختلاف بشکل حکومت بستگی داشته است که با اعطاء کم یا بیش از آزادی به افراد در کیفر آنان کم یا بیش سختگیر بود . عادلانه بودن قانون برای احترام گذاشتن بدان کانیست و اگر افراد غیر از این میخواهند این امری است که باید آنرا بخواهند .

اگر برای وضع قانون نظر اعضاء جامعه را بخواهند اراده همه افراد مسلماً یکی نیست از اینرو برای انتخاب وسائل استوار نظم و امنیتی ثابت و مؤثر باید با دقت بتجارب قرون گذشته و مخصوصاً اثر قوانین مختلف را در انواع حکومت ، و اقالیم بررسی کنیم تجربه اعضاء گذشته شاید عزیزترین میراث زمان حال باشد .

مؤلف میخواهد که قانون جزا مانند قانون مدنی همه موارد متحمل را در نظر گیرد و بر اثر طبع و نشر همه افراد از آن آگاه شوند تا این آگاهی به بهتر کردن آنان مساعدت کند . آیا برعکس نباید ترسید که این آگاهی در ذهن مردم خائن همان اثری را پدید آورد که آگاهی از اسرار قانون مدنی در اذهان مردم سود پرست پدید آورده آیا بیم آن نمیرود که مردم خائن بر اثر آگاهی از قانون جزا شرایط جرم را چنان ترکیب دهند که قانون شامل آن نشود و در نتیجه جرم بی کیفر بماند .

اعتماد بگفته شاهد باید با مصلحتی متناسب باشد که وی در گفتن یا نهفتن حقیقت دارد و قانون که در دانستن این حقیقت کوشاست باید کسانی را از اداء شهادت محروم کند که در نهفتن این حقیقت مصلحتی دارند این مصلحت طبیعی یا اتفاقی تواند بود چنانکه بسیار عادلانه است که شهادت افراد مشهور به بدناسی را نپذیرند چه به آسانی آنانرا میتوان اغوا کرد و همچنین باید شهادت پدر و مادر متهم را نیز نپذیرند چه مصلحت اینان در تبرئه متهم است .

در این اصل بزرگ است که نفع خصوصی محرک اغلب اعمال افراد است و اتهامات پنهانی در جامعه‌ای که آزادی آن بر پایه عدالت استوار است ، تعدی

آشکار بشمار می‌رود این اتهامات فقط در حکومتی مستبد مرکب از یک فرد و مخصوصاً مرکب از چندین فرد قابل قبول است چه در این دولتهای مختلف عدم رضایت افراد مایه نگرانی و ترس مستبدان است و تأثر آنان از کشتن بی گناهان بهمان اندازه اندک است که اعدام شورشیان گری از کار فرو بسته آنان نمی‌گشاید.

چنین بینماید که مؤلف شکنجه‌ای را بخوبی دریافته است که آنرا در باره کسانی که فقط متهمند بکار می‌برند بدیهی است که شکنجه مغایر شأن بشری است و هم مغایر عدالت و بدون اهانت باین دو نمیتوان کسی را با شکنجه باعتراف جرمی واداشت که وی فقط متهم بارتکاب آنست» و این وسیله از عهده اجرای هدف قانون بر نمی‌آید قانون باید بحمایت پیگناه برخیزد نه آنکه او را بر آن دارد که خود را گناهکار بشناسد شکنجه باید در باره مجرمی مسلم و محتوم اجرا شود تا همدستان خود را معرفی کند ولی آیا این طریقه کشف همدستان مجرم بسیار خشن نیست؟

«همینکه دلائل جرم فراهم آید و مجرم بودن کسی مسلم شود باید به مقصر زمان و وسائل کافی داد تا اگر بتواند از برائت ساحت خود دفاع کند» هرگاه دلائل کافی باشد یعنی «احتمال بر بیگناهی متهم از میان برخیزد» مهلت دادن به وی و تأخیر اجرای حکم بی فایده است چه این تأخیر از نظر متهم مفید نیست و برای جامعه خطرناک است و از طرفی چنانکه خود مؤلف عقیده دارد سرعت در اجرای حکم یکی از تدابیر مؤثر در ممانعت از وقوع جرم است.

ولی اگر دلائل کافی نباشد چون تواند بود که مدت تحقیق در دلائل جرم کافی برای تهیه دلیل برائت متهم نباشد و از طرفی مرور زمان از نقص دلائل هیچ نمی‌کاهد متهمی که او را با دلیل کافی مجرم نیافته‌اند تا همان دم به کیفر برسانند اگر نتواند برائت خود را ثابت کند بر دلیل جرم وی افزوده نمیشود و هم چنین اگر واقعاً بیگناه باشد این دلائل از بی گناهی او نمی‌کاهد چنانکه مطابق اصل معروف که مصلحت جامعه بیشتر در فرض برائت است تا فرض بزهکاری قانون باید کسانی را کیفر دهد که دلائل علیه آنان کامل است یعنی چنانست که احتمال برائت متهم را از میان بر میدارد.

کسیکه به جرم تمایل دارد کمتر از کسی گناهکار است که مرتکب جرم

میشود ولی بمراتب بیش از کسی گناهکار است که با اغوا او را با خود همراه میکند اولی می اندیشد و نیک و بد را می سنجد و دومی فریب خورده است : مجازات هر دو نمیتواند یکی باشد .

مردم خبیث دشمن جامعه اند ولی عضو جامعه نیز هستند از نظر اول باید در نابودی آنان کوشید و از جهت دوم باید آنانرا محافظت کرد قانونگذار باید کلیه وسایل لازم برای جمع بین این دو هدف را بکار برد، افکندن تخم نفاق میان آنان و آنان را بیکدیگر بد بین کردن ، کاریست که قانونگذار باید پیوسته بدان بپردازد .

« بحث از معافی از کیفر که پاره از محاکم به شرکاء جرم اعطاء میکند، مؤلف بذکر معایب و فوائد این قانون می پردازد و اما من که هیچگاه دو موضوع بزرگ را که میتوانم آندو را روح جامعه بنامم از نظر دور نمیکنم یعنی تقلیل جرائم و حفظ افراد بخوبی فوائد قانونی را احساس کرده ام که فاش کننده راز تبه کاران را از کیفر معاف میدارد و هیچگاه گمان نمیکنم که دنائت و بی حمیتی که در افشاء راز بد کاران هست بیش از همدستی با آنان باشد و همچنین نمی توانم به خطر این رفتار یعنی افشاء راز بد کاران پی برم . از آن گذشته بسیار خوبست که تعداد این توطئه به اندازه تعداد این خائنان باشد خطر این جمعیت ها آنان را به زودی نابود میکند .

این قانون مسلماً مطمئن ترین وسیله ممانعت از وقوع جرائم بزرگ است این جرائم همیشه با یاری و همکاری چندین تن صورت میگیرد و چون همیشه جرم تنها کار مردم خبیث نیست و اشخاص ضعیف که تعداد آنان فراوان است وسیله اجرای این حکم میشوند سرزنش وجدان که این اشخاص ضعیف بدان دچار میآیند هنگامی که برای ممانعت از وقوع جرم مؤثر افتد آنان را بمصلحت اجتماع رهبری کرده است .

ولی ترس از اینگونه سرزنشهای وجدان مردم خبیث را از طریق احتیاط بر آن میدارد که با خبیثانی چون خود همداستان شوند در اینصورت جمعیت بدکاران از لحاظ افراد معدود و از لحاظ وجود بسیار کم میشود و ضمناً این امید برای جامعه هست که آنچه را که دگر از سرزنش وجدان ساخته نیست خیانت انجام دهد .

مجازات اعدام را طبیعت جز در مورد قتل مقرر نمیدارد و قانونگذاران به امید آنکه رفتاری خشن (از نظر حقوقی غلط) در جلوگیری از جرم سریع تر مؤثر می افتد و اثر بزرگتر دارد ، مجازات اعدام را شامل جرائمی دیگر کرده اند تنها این علت توانسته است قانونگذار را از رعایت تناسب بین جرم و کیفر دور کند از اینرو قانونی بر تر از قانونگذار وجود دارد . این قانون که قانون اولیه است قانونگذار را بر آن می دارد که قانونی را که وافی به منظور وی نیست یا لغو و یا تعدیل کند .

شاید دیوانی آدمی صورت برای ارتکاب جرم از مساعدت دیگران بی نیاز باشند ولی معمولاً فساد بتدریج در نهاد افراد انسانی راه می یابد . فرزندان جامعه ، خاطره زمانیکه بر جان خود می ترسیده اند بتدریج از ذهن آنان ناپیدامیشود آنکه از دزدان می ترسد حاضر نیست که دزد شود و آنکه طبعی جبان و ناتوان دارد همیشه از دزدان می ترسد

محرک جرم را باید فقط در همان مشهیات که متناسب با قدرت جسمی پرورش می یابد جستجو کرد در این حالت انسان گرفتار حوائجی که فسق و فجور بر تعداد آنها می افزاید جز در جرم وسیله ارضاء این حوائج را نمی یابد و جز در برابر ترس از کیفر دو دل و مردد نمیشود ولی وی فقط از این ترس شرمگین است نه از ننگی که عقاید بکیفر نسبت میدهد و بحث در برابر این ترس است که می خواهد دلاوری و از خود گذشتگی خویش را بیازماید کیفرهایی که در مرئی و منظر مردم باشد او را بر تحمل آنها دلیر میکند با مشاهده این کیفرها وی پی میبرد که شکنجه چرخ دردناک است ولی اطمینان می یابد آنکه جان خود را در این شکنجه از دست میدهد دیگر رنجی نمیبرد ترس و وحشت از عذاب تخفیف مییابد و مرد قوی تن بزودی بدین قبیل شکنجه ها معتاد میشود .

در اینجا باید گفت که ملل جنگجو همیشه سباززاتی داشته اند که بوسیله آنان مردم را بمنظره مرگ و ویرانی ، بدون وحشت و ترس عادت میداده اند و اگر اثر شکنجه را در مردم در نظر گیرند می بینند که شکنجه بیشتر برای تقویت حس تحقیر خائن بر مرگ بکار میرود تا ایجاد ترس در وی از آن : بنا بر این قانون به هدف خود دست نیافته است .

مجازات اعدام که دل مجرم از منظره آن علیه خود قسی تر میشود باید بسیار بندرت اعمال شود تا قدرت ایجاد وحشت را از کیفرها سلب نکند چه اگر اثر برخلاف این پدید آورد خود یکی از علل فساد میشود.

کیفر جرم را جامعه بر مجرم روا میدارد و قصد آن انتقام از نقض حرمت منافع خصوصی نیست منفعت کاری که این مجرم ملزم با اجرای آن میشود باید عام باشد بنوعیکه افراد جامعه که از این جرم زیان دیده‌اند از اینکار فائده‌برند راه‌سازی و مرمت راههای کشور کاری است که باید برعهده مجرمان گذاشت مقصران بزرگ، مانند همدستان قاتل، دزدان با هتک حرز و غیره باید به کارهای سخت گماشته شوند و باید با علامتی از دیگران ممتاز باشند.

اینها افکاری بود که افزودن آنها را بر افکار مؤلف ضروری میدانستم چه وی ظاهراً از اصول انسانیت خود دور شده است هنگامیکه در فصل شانزدهم ضمن انکار وجود حق مجازات اعدام برای جامعه مجرم را در میان غل و زنجیر و زیر ضرباتی قرار میدهد که ناآسیدنی معایب او را پایان نمی‌دهد بلکه آنرا آغاز میکند این عذابی است که ستمگری و استبداد آنرا پدید آورده و انسانیت، نه توحش، مجازات اعدام را جانشین آن کرده است و چنانکه گفتم باید خاص مجرمی باشد که دیگری را میکشد تا اگر ممکن باشد ترس از این عذاب تصور قتل را از مخیله او دور کند.

تنبیه را در مواردی میتوان مجازات عادلانه جرم دانست ولی مسلماً با منافع واقعی جامعه مغایر است پس از اجرای همه تحقیقات ممکن، و پس از جمع دلائل و آماراتی که برای اظهار نظر قانون کافی باشد متهم را یا باید محکوم کنند و یا تبرئه با این وصف مواردی سبب و پیچیده پیش می‌آید که ملت بر سر این دو راهی می‌رسد که یا از متهم بترسد و یا بدوستی روا دارد در اینصورت است که مؤلف قانونی را پیشنهاد میکند بسیار روشن و تا حد مقدور عاری از خود رایی که آنهم تبعید است.

اگر متهم واقعاً مجرم است و اگر هنوز دلش بسوی جرم است آیا از انصاف بشر دور نیست که او را در میان ملتی بفرستیم که به نسبت علاقه‌ای که به ملت

فرستنده این محرم دارد او را میپذیردوی در پناهگاهی که قوانین آنرا نقص خواهد کرد بذرکینه های ملی را به همراه میبرد؟

پس باید تبعید فقط کیفر اتباع خارجی باشد و محاکم آنانرا نیز از این تبعید بتوان باخبر کرد و همچنین این کیفر در موردی که مؤلف میگوید باید برعکس فرمانی سریع و قاطع به متهمی باشد که بر اثر نقص دلائل آزاد میشود که در مدتی معین ، اقامتگاه خود را در جائیکه محکمه مقرر میدارد با نظارت محکمه ای که وی در برابر آن متهم بوده ، برگزیند تا رفتار وی برای خود وسیله تبرئه و برای جامعه منشاء دلائلی تازه باشد .

بنظر می آید که این قانون از آنرو مفید است که با حفظ اعضاء کشور وسیله ایذاء بکشور را از آنان باز میگیرد چه متهم در این وضع حتی در وقتی هم که محکمه توجهی ندارد چنین میپندارد که کوچکترین عمل او از نظر تیز بین محکمه پوشیده نمی ماند .

وضع این قانون طبعاً قانونی را الغاء میکند که بمصادره اموال تبعید شده اشاره میکرد و چنانکه مؤلف میگوید بیگناه را بجای گناهکار بکیفر میرساند .

ولی نوعی جرم است که مجازات باید دامن گیر اموال مجرم شود و در این باره قانونگذار هر چه سختگیر باشد باز کم است از قبیل معاملات متقلبانه مالی و اختلاس از خزانه پادشاه یا دولت کیفر این جرائم باید بمصادره اموال مجرم بنفع خزانه دولت باشد و در این مورد به حکم شرع و انصاف میتوان وراثت مجرم را از سهمی که در دارائی وی دارند محروم کرد چه اگر این جرم بی کیفر ماند از آنچه بآنان نمی رسیده بهره میبرند .

ولی کیفر خونخوارتر آن کیفری که فقط دامن گیر بیگناهان میشود اثری موحش است که قانونگذار به ننگ داده است و پدر و مادر مجرم را نیز شامل آن کرده است .

این کیفر که همیشه ظالمانه است و قانون نیز اجرای آنرا در خرافاتی می یابد که بدبختانه گروهی کثیر بدان معتقدند از آن لحاظ بمیان آمده است که در درون خانواده مصلحتی عظیم برای سماعت از وقوع جرم پدید آورد ولی باید توجه داشت که قدرت این خرافات متکی با احساساتی است که نثره آن در دل مردم خبیث خاموش شده است چون بیهودگی قانون ثابت است جز ظلم آنرا احساس نمیکنند .

« برای آنکه هر جرم به نسبت زیانی که بجامعه می‌رساند نادر تر شود » باید در برابر بزرگترین تا کوچکترین جرم درجاتی از کیفر باشد هیچگاه مجازاتی برای قصد مجرم مقرر ندارند چه قصد بد کردن بدی بکسی نمی‌رساند و قانونی که جرم را کیفر میدهد نباید چنان باشد که ارتکاب جرم را با عدم ارتکاب آن یکسان پندارد قصد نیکی کردن نیز کافی برای گرفتن پاداش نیست.

تقریباً کار همه قوانین کیفر دادن است اگر بر این ، قوانینی بیفزایند که کار نیک را پاداش دهد و مقیاس عادلانه اعمال مفید به حال جامعه باشد این وسیله نیز باندازه وسیله اول موثر خواهد بود.

اگر قانون کیفر بد نامی را مقرر میدارد و عقاید و اخلاق و یا وجدان باطنی با آن هم‌آهنگ نیست و اگر افراد کسی را که قاضی بد نام اعلام داشته است چنین ندانند ، غرض از دست رفته است و قانون به‌خطر می‌افتد.

بنوعیکه ، نسبت به توهین و جنک تن بتن که نتیجه آنست فقط قانونگذار میتواند با موفقیت در عقاید تأثیر کند هنگامیکه فرد پی میبرد که افتخار وی بیشتر در اعتراف بخطا و ترمیم فوری آنست تا در افزایش و دفاع از آن اخلاق و عقاید ملایم‌تر و توهین کمتر میشود.

برای سهرب مجازاتی غیر از مجازات دزد لازم است بدلیل آنکه عقاید عامه چنانکه مؤلف اشاره میکند جرم او را ننگین نمیداند و زرادخانه وسیله ایست که میتوان او را در آن به نفع خزانه دولت که قصد ربودن منفعت آنرا داشت ، بکار برانگیخت.

در باره ورشکستگی به تقلب، جرمی که بهمان اندازه ننگین است که در پناه حسن نیست صورت گرفته، کسانی که مجرم این جرم باشند باید در طبقه مرتکبین دزدی با هتک حرز، به انجام دادن کارهای عام‌المنفہ محکوم شوند.

اگر ثابت شده است که خشونت بسیار در قانون عیبی است که باطناً کسانی را که تابع آن قانون هستند به شورش و طغیان وامیدارد هم چنین مسلم است افراط در ولایت پدری همین اثر را در اطفال پدید می‌آورد چه هنگامی میتوانند بطیب خاطر مطیع و منقاد باشند که بخود میگویند «اراده پدرم حق است» پس از اینقرار

باید پدر بیاری قوانین عمومی به حد قدرت خود واقف باشد و این قوانین نیز باید بنظر او شاهدشمال اعتدال و صحت باشد.

این وسیله برای اصلاح اخلاق بیش از شدیدترین قانون موثر می‌افتد از طرفی یگایه وسیله ایست که میتواند روح اطاعت و انقیاد را که اینهه در خانواده لازم است در اطفال پدید آورد.



شوریه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی